

## میزگرد: از ملی شدن نفت تا کودتا

### مر تضى رسولى

به مناسبت برگزاري همایش بین‌المللی پنجاهمین سال سقوط دولت ملی دکتر مصدق، نشستی با حضور آقایان دکتر عنایت‌الله رضا، دکتر احسان نراقی، آقای احمد سمیعی (اشنوا) و دکتر داود هرمیداس باوند در تاریخ شنبه سوم خرداد ۱۳۸۲ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برگزار شد. هر یک از شرکت‌کنندگان در پاسخ به سؤال‌های طرح شده در مورد زمینه‌های ملی شدن نفت، فراز و نشیب‌های دوران زمامداری دکتر مصدق، مذاکرات مربوط به نفت، حزب توده، اختلاف میان رهبران نهضت و واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تفصیل به تشریح مواضع خود پرداختند که گزارش آن به شرح زیر تقدیم علاقه‌مندان می‌شود:

رسولی: ضمن تشکر از آقایان جهت شرکت در این میزگرد، همه می‌دانیم که پرداختن به موضوع نفت و استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰، به خصوص در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم با تغییر بلوک‌بندی جدید میان قدرتهای بزرگ، از دغدغه‌های مهم سیاستمداران ایرانی بود. به نظر می‌رسد رهبران ملی ایران از همان آغاز نهضت و به خصوص پس از پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، سطح مناقشه خود با شرکت نفت را از جنبه اقتصادی به سوی جنبه‌های سیاسی ارتقاء دادند. ابتدا از آقای دکتر باوند خواهش می‌کنم نظر خود را در این مورد بفرمایند.

دکتر باوند: نفت در ظاهر یک پدیده اقتصادی است ولی در مورد ایران، از همان ابتدای پیدایش، چهره‌ای سیاسی به خود گرفت و دولت انگلستان سعی کرد اجازه ندهد در کالبد اقتصادی ایران جایگاهی داشته باشد و صنعت نفت به صورت یک جزیره منزوی و به کلی حاشیه‌ای (enclave economy) به فعالیت خود ادامه می‌داد در حالی که اگر از پیکره اقتصادی ایران جدا نشده بود می‌توانست جایگاهی در اقتصاد ایران داشته باشد و در جهت صنعتی شدن ایران ظاهر شود. نکته دیگر پایبند نبودن به

ایفای تعهداتی بود که چه در قرارداد داری و چه در قرارداد تمدیدی ۱۹۳۳ ظاهر شد و من فقط به چند نکته شاخص آن اشاره می‌کنم:

اولاً شرکت نفت انگلیس و ایران در محاسبه خود کلیه درآمدهای شرکتهای وابسته به شرکت نفت را احتساب نمی‌کرد؛ ثانیاً، با توجه به رقم قابل توجه فروش نفت، شرکت نفت هیچ‌وقت در بیلان خود اعداد و ارقام واقعی را منعکس نمی‌کرد و مبالغ هنگفتی هم، بابت پرداخت مالیات به درياداری انگلستان، به ایران تحمیل می‌شد. در مورد سایر تعهدات هم، آنچنان که بایسته بود، حقوق ایران پرداخت نمی‌شد. به همین دلیل وقتی که قرارداد نفت قوام - سادچیکف مطرح شد، مجلس به دلیل تعارض آن با مصوبه ۱۹۴۴، حتی بدون بررسی، آن را کان لم یکن قلمداد کرد و مصوبه‌ای تصویب کرد که از شرکت نفت ایران و انگلیس حقوق حقه ایران استیفا شود و مذاکراتی که انجام گرفت نهایتاً به تهیه لایحه گس - گلشائیان ختم شد. سهم ایران به ازای هر تن نفت چهار شیلینگ بود که به موجب اصلاحات انجام شده به شش شیلینگ افزایش یافت. در نهایت اینکه مجموع مذاکرات در آن اوضاع و احوال موجب شد که سهم ایران به ۳۷ درصد از کل درآمد نفت افزایش یابد در حالی که در همان تاریخ موضوع تصویف در قراردادهای نفتی میان ونزوئلا و آمریکا و دولتهای دیگر مطرح شده بود. انگلیسیها در مقابل این نوع قراردادها، علاوه بر اینکه سعی کردند صنعت نفت را از کالبد اقتصادی ایران جدا نگاه دارند، در جهت حفظ و ادامه وضع موجود (status quo) قدم برمی‌داشتند. در چنین موقعیتی دکتر مصدق در پروسه تحولات سیاسی ایران با بهره‌گیری از افکار عمومی که طالب بودند حقوق ایران استیفا شود مسئله ملی کردن صنعت نفت را وسیله‌ای برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی ایران قرار داد. دکتر مصدق بارها از این ملی شدن به عنوان رنساس سیاسی یاد می‌کرد و اعتقاد داشت این تنها وسیله است. منتهی در موقعیت خاصی، که از نظر سیاست خارجی و داخلی حائز اهمیت است، به علت فقدان یک ایدئولوژی سیستماتیک و حساب شده وسیله به هدف تبدیل شد؛ یعنی قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت نوعی قداست پیدا کرد و عدول از اصول آن به عنوان خیانت به نهضت تلقی می‌شد در صورتی که، همان طور که عرض کردم، از نظر دکتر مصدق اولویت، استقلال سیاسی و اقتصادی کشور بود.

رسولی: به نظر می‌رسد استقلال توأمان سیاسی - اقتصادی کشور مستلزم بهره‌گیری از امکانات و تواناییها و بازنگری در سیاست خارجی و فعال کردن کادر دیپلماسی آن روز همراه با هماهنگ کردن این سیاستها با رفتارهای داخلی بهتر تأمین می‌شد. به نظر جناب عالی



دکتر داود هرمیداس باوند (۳ خرداد ۱۳۸۲)

تحولات بین‌المللی از نقطه نظر ملی کردن صنایع در کشورهای اروپایی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی تا چه اندازه‌ای در کانون توجهات رهبران سیاسی ایران، به خصوص شخص دکتر مصدق، قرار گرفت؟

دکتر باوند: همان‌طور که آگاهید، موضوع ملی شدن صنایع یعنی پروسه تعقیب انتقال مالکیت از جنبه خصوصی به نفع دولت برای تأمین منافع عمومی و در عین حال با شرط پرداخت غرامت در اروپای بعد از جنگ، به خصوص بعد از روی کار آمدن حزب کارگر در انگلستان و دولت ائتلافی فرانسه، به عنوان یک روند مترقیانه و مسلط برای تأمین منافع جامعه مطرح شد و به مرحله اجرا درآمد. چنانکه اشاره کردم، در معاملات شرکتهای نفتی و دولتهای امتیازدهنده تجدید نظری صورت گرفته بود که همان اصل تنصیف بود؛ ولی در ایران از اجرای این مقصود خودداری می‌شد. نکته بعدی عدم توافقی بود که در دو کنفرانس بین‌المللی انرژی در واشینگتن در ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ صورت گرفت. در آنجا بحث شد که دولتهایی که دارای منافع انحصاری در قراردادها هستند باید آمادگی مشارکت را داشته باشند اما دولت انگلستان، که مسئله نفت ایران را به کلی از مسائل دیگر کشورهای خاورمیانه جدا کرده بود، حاضر به قبول اصل مشارکت نشد؛ فقط پذیرفت که میزان قابل توجهی از

نفت را به قیمت ارزان به شرکتها و کمپانیهای آمریکایی بفروشد و در ازای هر تن چند شیلینگ هم اضافه به ایران پردازد.

اما از دیدگاه سیاسی، جنبه‌های دیگری مورد نظر بود؛ یکی بروز جنگ سرد بود. همان‌طور که می‌دانید، در سال ۱۹۴۹ صفاها به کلی از هم جدا شده بود و استراتژی مهار یا انسداد (containment) و متوقف کردن شوروی در مرزهای سیاسی و جغرافیایی تحکیم شده در دستور کار سیاستمداران غربی، به خصوص آمریکا، قرار گرفت. گروهی در آمریکا بر آن بودند و مصلحت را در این می‌دیدند که برای جلوگیری از نفوذ خزنده و فزاینده کمونیسم، به خصوص در ایران، از جنبشهای ناسیونالیستی حمایت شود. جرج آلن، دکتر هنری گریدی و جرج مک‌گی و دیگران چنین تفکری داشتند. از طرف دیگر، وجود رقابت بین انگلیسیها و آمریکاییها و شرکتهای نفتی وابسته به این دو کشور جدی بود و به طور کلی ضوابط و هنجارهای بین‌المللی که به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم در نظام جهانی مطرح شده بود و مسائلی از این نوع مورد نظر طرفداران ملی کردن صنعت نفت و شخص دکتر مصدق بود. آنان تأکیدشان بر این بود که با استفاده از ضوابط بین‌المللی و اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل و بهره‌گیری از تضاد دو جبهه شرق و غرب از یک سو، و رقابت جدی میان آمریکا و انگلیس از سوی دیگر، خواهند توانست در پیشبرد این مقصود موفق شوند.

**رسولی:** خیلی متشکرم. از آقای دکتر رضا تقاضا می‌کنم نظر خودشان را مطرح کنند.

**دکتر عنایت‌الله رضا:** بنده ضمن تأیید فرمایشات دکتر باوند معتقدم که موضوع نفت از همان آغاز رنگ سیاسی به خود گرفت. رقابت دیرینه میان روسیه و انگلستان در ایران، مردم را بر آن داشته بود که به نفت هم به عنوان یک مسئله سیاسی بنگرند. جریانهای بعدی هم سیاسی بودن مسئله را تشدید کرد: در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ موضوع تمدید قرارداد نفت و همچنین در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن باز مسئله نفت به یک پدیده سیاسی بدل شد. در وقایع مربوط به آذربایجان موضوع نفت نزدیک بود موجب تجزیه ایران بشود؛ بنابراین، تفکیک مسئله نفت به این صورت که پدیده‌ای اقتصادی بوده یا سیاسی درست نیست بلکه این دو باهم ممزوج بودند. طرح دو فوریتی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در مورد ممنوعیت واگذاری امتیاز نفت به خارجیان و همچنین طرح ماده واحده غلامحسین رحیمیان مبنی بر لغو یک طرفه قرارداد نفت جنوب باز یک پدیده سیاسی بود.

در دوران جنگ جهانی دوم نقش آمریکا در پیروزی متفقین بسیار عمده بود؛ زیرا



دکتر عنایت‌الله رضا (سوم خرداد ۱۳۸۲)

برای مقابله با آلمان به کشورهای اروپایی کمک کرد تا جبهه دومی بگشایند. با گشایش این جبهه دوم، که شوروی بود، موقعیت آمریکا روز به روز ارتقا یافت. بگذریم از اینکه در دوران جنگ نیروی اتم ایجاد شد و بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی وضع خاصی به وجود آورد؛ اما پس از جنگ ملاحظه کنید که با طرح مارشال اصلاً موقعیت به گونه‌ای دیگر شد. یکی اینکه فشار افکار عمومی در جهان و تلاش آمریکا سبب شد که انگلستان از مستعمرات خود، مانند هندوستان، مجبور به عقب‌نشینی شود به این ترتیب که بسیاری از کشورها به نحوی آزاد شدند و استقلال یافتند - که قصد ندارم وارد این بحث شوم. مسئله دیگر، نجات اروپا از ویرانیهای جنگ بود و طرح مارشال و کمکهای آمریکا سبب شد که کشورهای اروپایی احیا شوند و چون انگلستان هم مستثنی نبود و به کمکهای آمریکا نیاز داشت مجبور شد، علاوه بر از دست دادن مستعمرات خود، به آمریکا نزدیک شود. به

اعتقاد بنده، نزدیک شدن انگلستان به آمریکا یک برخورد عقلایی برای بقای خودش بود. موضوع با اهمیت دیگر، مسئله انرژی بود. آمریکا تا آن روز فقط به انرژی و نفت خودش متکی بود و نفت خاورمیانه در دست انگلستان بود. به طور قطع، آمریکاییها درک می‌کردند که ذخایر نفتی جهان محدود است و برای تأمین منابع بیشتر باید به سوی خاورمیانه روی آورد. آن زمان عربستان و عراق هنوز وضع روشنی از نظر منابع نفتی نداشتند و ایران در موقعیت برتری قرار داشت. شوروی هم به درون خود پرداخت و از منابع خودش استفاده می‌کرد؛ ولی استخراج از منابع داخلی برایش کافی نبود چون منابع نفتی گروزی آسیب دیده بود و استخراج و بهره‌برداری از نفت باکو محدود بود؛ مقداری نفت هم در منطقه سبیری بود که میزان استخراج از آن کافی نبود و شوروی باز هم به منابع جدید انرژی نیاز داشت. با توجه به تغییری که در وضعیت هندوستان بعد از جنگ پیدا شد، امکان نفوذ در اقیانوس هند برای شوروی میسر شد و تصمیم گرفت به هندوستان نزدیک شود.

پس از پایان جنگ دوم که قرار بود نیروهای متفقین خاک ایران را ترک کنند، نیروهای شوروی پس از فشارهایی که سازمان ملل متحد و آمریکا وارد کردند مجبور به ترک ایران شدند اما هنوز در منطقه آذربایجان نیروهای وابسته به خود را حمایت می‌کردند. آنان تسلیحاتی را که در جنگ با آلمانیها به دست آورده بودند در اختیار فرقه دموکرات آذربایجان قرار دادند تا بگویند ما اسلحه ندادیم. به هر حال، همان‌طور که می‌دانید، شورویها قطع نفوذ خود از ایران و پایان دادن به ماجرای آذربایجان را مشروط به گرفتن امتیاز نفت شمال ایران کردند که بالاخره هم موفق نشدند و مجلس پانزدهم این امتیاز را لغو کرد. در اینجا شورویها دریافتند که رقیب اصلی‌شان آمریکا است که توانسته با تقویت اروپا، این قاره را با خود متحد کند، اروپای متحدی که آمریکا در پشت آن قرار گرفته بود. رقیب دیگر شوروی کشور چین بود که در ظاهر انقلاب سوسیالیستی کرده ولی در باطن مدعی اراضی سبیری بود و هنوز هم بر این ادعا باقی است. موضوع دیگری که شوروی را از آمریکا و اروپا دور کرد آن بود که بلافاصله پس از پایان جنگ اعلام کرد کمک‌هایی که در دوران جنگ به شوروی شد پس نمی‌دهد و به این ترتیب در آن موقعیت، خودش را ایزوله کرد و در نتیجه طرح مارشال شامل این کشور نشد.

رسولی: تشکر می‌کنم. جناب آقای دکتر نراقی، زمانی که طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس به تصویب رسید شما در اروپا به فعالیتهای دانشجویی اشتغال داشتید. بفرمایید که ملی شدن نفت در چه موقعیت بین‌المللی انجام گرفت و عکس‌العمل تصویب این طرح

## میان دانشجویان ایرانی در اروپا چه بود؟

دکتر نراقی: می‌دانید که بعد از جنگ جهانی دوم، انگلستان به تدریج جای خود را به آمریکا می‌داد و هدف شوروی از آن پس مبارزه با آمریکا بود. انگلستان در پی حفظ منافع نفتی خود در جنوب ایران، در جریان بحران آذربایجان تقریباً مخالفتی با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به شوروی نداشت و ناکامی شوروی در کسب امتیازات نفتی بیشتر به جهت سرسختی آمریکا و مخالفت ترومن بود. استخراج نفت در ایران، در سالهای آغازین قرن بیستم، ایران را در یک موقعیت استثنایی قرار داده بود؛ زیرا یک منبع انرژی قوی بود و اهمیت بین‌المللی داشت. در سالهای پس از جنگ دوم این منبع انرژی وسیله‌ای مهم برای مبارزه با انگلستان گردید. اهمیت سیاسی نفت برای ایران شبیه کانال سوئز بود برای مصر. همان‌طور که اشاره کردید، من از دو سال قبل از ملی شدن صنعت نفت جزو فعالان دانشجویی در اروپا بودم و مثل خیلدها تمایلات چپی داشتم. موضوع نفت جریانی بود که به کلی مرا از حزب توده و شوروی دور کرد؛ البته قبلاً هم نسبت به درستی نظرات آنان تردید داشتم؛ اما نهضت ملی شدن نفت برای من روشن کرد که تا چه اندازه از حقیقت دورند؛ برای اینکه به خوبی می‌دیدم که حزب توده و شوروی، با یک برداشت ایدئولوژیک راجع به نفت و نهضت ملی، بر این باورند که در یک کشور استعمار زده و وابسته، جنبش ملی خود به خود پیدا نمی‌شود و این امپریالیسم است که قصد دارد؛ با جلو انداختن بورژوازی ملی در ایران، پرولتاریا را برای همیشه قلع و قمع کند. از نظر آنان این جنبش چون در چهارچوبهای مارکسیستی نمی‌گنجید هیچ اصلاتی نداشت و نهضت ملی ایران نخستین جنبشی بود که در مخالفت با استعمار نو در جهان پیدا شده بود. وقتی که ایرج اسکندری را در پاریس دیدم به کلی این جنبش برایش قابل تصور نبود و صادقانه می‌گفت که این بازی آمریکاست و هیچ اصلاتی ندارد. آن زمان شاید شوروی هنوز ماهیت واقعی خود را نشان نداده بود و بسیاری از هواداران هنوز خیال می‌کردند که این کشور مهد آزادی و مدافع ملل مظلوم دنیاست. بنده یادم هست مهندس رضوی که از سران جبهه ملی بود وقتی که نایب رئیس مجلس شد چون کمی تمایلات توده‌ای داشت رسماً در مجلس اعلام کرد که ما اجازه نمی‌دهیم نفت ما به غرب برود و اروپا را سیراب کند. این نوعی جانبداری از بلوک شرق و شوروی بود. متأسفانه اطرافیان دکتر مصدق به غیر از یکی دو نفر از خرد سیاسی برخوردار نبودند و اغلب آنان مصدق را علیه شاه تحریک می‌کردند و روش تفاهم و توافق را پیش پای او نمی‌گذاشتند. تنها کسی که به نظر من از قوت فکری و خرد سیاسی برخوردار بود خلیل ملکی بود که دائماً به دکتر مصدق می‌گفت شما باید بتوانید شاه را اداره کنید و

اگر مدعی هستید که او تحت تأثیر و نفوذ این و آن قرار می‌گیرد چرا خود شما در او اعمال نفوذ نمی‌کنید و باید کاری کنید که از شما وحشت نداشته باشد. او همیشه یادآور می‌شد اگر اراده‌اش را داشته باشید می‌توانید او را با خود همراه کنید. به علاوه در بین اطرافیان دکتر مصدق هیچ‌کدام به اندازه خلیل ملکی خطر خرب توده را به خوبی حس نمی‌کرد و بیشتر اعضای جبهه ملی نسبت به خطر حزب توده جدی نبودند.

**رسولی: نمایندگان سیاسی، سفیران و کادر وزارت خارجه ایران در خارج از کشور به خصوص در اروپا، تا چه اندازه‌ای با سیاستهای رهبران ملی ایران هماهنگ بودند؟**

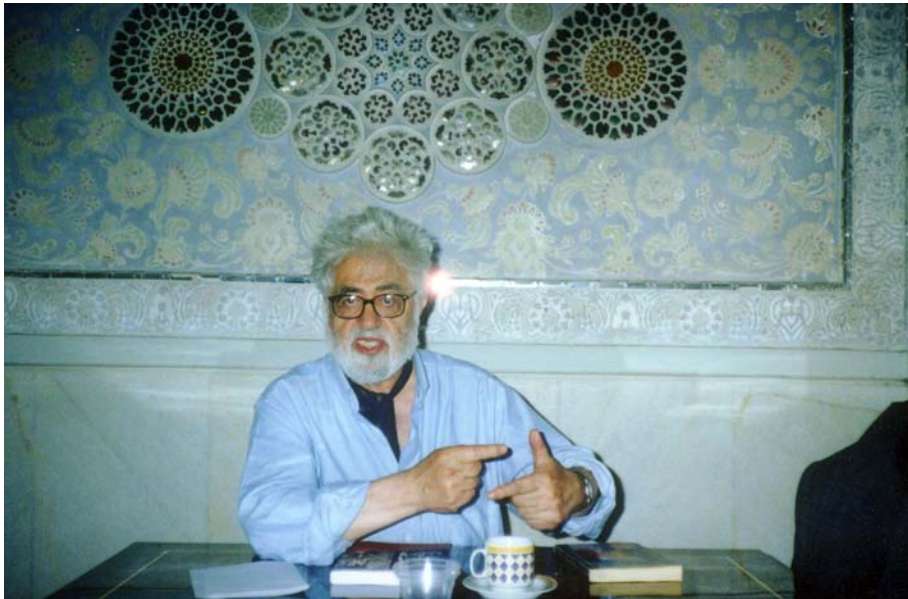
**دکتر نراقی:** در سوئیس هنگامی که در اولین نهضت دانشجویی بودم دو ماه بود که روزنامه‌های این کشور شدیدترین حمله‌ها را به ایران می‌کردند بدون اینکه سفارت ایران در سوئیس کمترین دفاعی از ایران بکند؛ چون جرئت نداشتند در مقابل انگلستان حرفی بزنند و اصلاً مقابل با سیاستهای انگلستان برای مقامات سفارت ایران در اروپا قابل تصور نبود.

یادم هست در یک روز تعطیل که مصادف با تعطیلات پاک بود جلسه‌ای ترتیب دادیم و عاملش من بودم. در آن جلسه قرار شد با یکی از دوستان نامه‌ای به دکتر مصدق بنویسیم و ایشان را از آنچه که در سوئیس و روزنامه‌های این کشور می‌گذرد آگاه کنیم. به ایشان نوشتیم که در روزنامه‌های سوئیس نوشته شده چرا ناوگان دریایی انگلیس نمی‌رود آبادان را بمباران کند؛ این مردم بی‌سواد و بی‌فرهنگ چه چیز دارند که می‌خواهند نفت خود را ملی کنند؟! وقتی که دانشگاه باز شد و سرکلاس رفتیم دوباره جلسه انجمن‌مان را تشکیل دادیم. در آن جلسه نامه‌ای از ابوالقاسم فروهر سفیر ایران در برن به ما رسیده بود که در آن نوشته بود: اولاً جلسه شما رسمی نیست و می‌بایست از دو هفته پیش به اعضا اعلام می‌کردید؛ ثانیاً این قبیل مسائل به شما چه مربوط است! این در حالی بود که نامه دکتر مصدق قبل از آن به دست ما رسیده بود و در آن، ضمن نهایت تجلیل و تشویق از ما، تأکید کرده بودند سفرای واقعی ما در خارج از کشور شما هستید.

**رسولی: این مربوط به چه زمانی است؟**

**دکتر نراقی:** زمانی که دکتر مصدق در مجلس شانزدهم رئیس کمیسیون ویژه نفت بود و هنوز نخست‌وزیر نشده بود. جالب است که وقتی نامه سفیر را خواندیم دیگر افتضاح بود. اتفاقاً دکتر مصدق وقتی به نخست‌وزیری منصوب شد اولین سفیری که عزل کرد همین فروهر بود. منظورم این است که در آن روزها دستگاه وزارت خارجه





دکتر احسان نراقی (۳ خرداد ۱۳۸۲)

مطلقاً در مسیر اهداف دکتر مصدق و نهضت ملی نفت نبود. شاید ۸۰ درصد از دیپلماتهای ما مثل فروهر فکر می‌کردند و یکی از مشکلات اصلی دکتر مصدق همین بود که بعداً به این دسته از رجال سوء ظن پیدا کرد؛ چون دستگاه دیپلماسی را دنبال خود نمی‌دید. دیپلماتهای ما اصلاً متوجه نبودند که دکتر مصدق چه گرفتاریهایی دارد. دکتر مصدق هم اعتمادی به آنان نداشت؛ برای همین بود که وقتی به آمریکا رفت مانع شرکت نصرالله انتظام در مذاکرات شد، که داستان آن را همه می‌دانند. او به هیچ‌کدام از دیپلماتهای دستگاه وزارت خارجه ایران در آن زمان اعتماد نداشت و این یکی از مشکلاتی بود که این پیرمرد داشت. به هر حال، فعالیت دانشجویان در خارج از کشور چنین عکس‌العملی را از سوی دکتر مصدق در پی داشت.

رسولی: در محیط خارج از ایران چه رابطه‌ای میان انگلستان و آمریکا برقرار بود؟ به هر حال، آنچه مسلم است این است که آمریکاییها در آغاز با جریان نهضت ملی شدن نفت نظر موافقی داشتند. چگونه این نظر تغییر کرد؟

دکتر نراقی: بله آمریکاییها در ابتدای کار با این جریان نظر موافق داشتند و انگلیس هم از موضع آمریکا ناراحت بود منتهی خوب زورش به آنها نمی‌رسید و در پی فرصت بود

تا به تدریج روحیه آمریکا را تغییر دهد. پس از اینکه چرچیل از حزب محافظه کار در انگلستان به قدرت رسید وضع تا حدی تغییر کرد. آقای اللهیار صالح خودش برایم تعریف کرد: زمانی که سفیر ایران در آمریکا بودم، شخص ترومن در دیداری به من گفت که به مصدق بگویند ما به خاطر شما بیش از این نمی‌توانیم با انگلیس ضدیت کنیم چون این کشور در همه صحنه‌های جنگ جهانی در کنار ما بوده و در ردیف متحدان ماست؛ خودتان یک جوری مشکل را با انگلستان حل کنید. تغییر حالت آمریکا یک مقدار به سبب جنگ سرد، شوروی و ترس آمریکا از نفوذ کمونیسم بود، مقداری هم به منافع اقتصادی‌اش مربوط می‌شد.

رسولی: پس از گذشت بیش از پنجاه سال از ملی شدن نفت هنوز عده‌ای از صاحب‌نظران، سیاست بهره‌گیری دکتر مصدق از تضاد میان قدرتها و نزدیک شدن ایشان به آمریکا را سیاستی غیر واقع‌بینانه و به عبارتی خوش‌بینانه قلمداد می‌کنند. استدلال این گروه مبتنی بر این موضوع است که آمریکا در آن زمان به قدرتی فراتر از یک قدرت سوم تبدیل شده بود...

دکتر رضا: استنباط من این است که پس از ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق در آغاز کار خود می‌خواست که حتی‌المقدور، و با توجه به اوضاع و احوال موجود، دست انگلیس را از منابع نفت ایران کوتاه کند. او، به عنوان یک سیاستمدار، به کمک آمریکا نیاز داشت و شاید می‌خواست از آمریکا به نفع خود استفاده کند. البته هنوز نمی‌توانم در این مورد حکمی صادر کنم؛ ولی به ظاهر جور می‌آید که او به هر حال قصد داشته از اوضاع و احوال موجود در جهان به سود ایران استفاده کند و ملی کردن نفت را وسیله‌ای برای تجهیز جامعه و رسیدن به استقلال ملی قرار دهد. حالا اینکه چگونه و با چه مشخصات و خصوصیات این مقصود عملی می‌شد موضوع دیگری است.

دکتر باوند: نکته در همین جاست؛ دکتر مصدق، مثل امیرکبیر و دیگران، به خصوص طرفدار یک قدرت سوم بود تا نفوذ انگلستان را خنثی سازد، گو اینکه در تحولات بعد از جنگ، آمریکا دیگر فراتر از یک قدرت سوم عمل می‌کرد؛ اما در اذهان بسیاری از رجال سیاسی ایران در آن زمان آمریکا فقط به عنوان یک قدرت سوم مطرح بود. رجال ایرانی درباره سابقه تاریخی رابطه آمریکا با ایران نگرش رمانتیکی داشتند. آمریکاییها در اعزام مسیونرها، تأسیس کالج البرز، بیمارستانها و اعزام کارشناسانی اقتصادی مانند شوستر یا میلیسپو و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و حمایت از ورود ایران در کنفرانس ورسای و، از همه مهم‌تر، مخالفت با شوروی در بحران آذربایجان به گونه‌ای عمل کرده یا شعار داده بودند که بسیاری از افراد در مورد

دموکراسی آمریکایی اعتمادشان جلب شد. در آغاز ملی شدن صنعت نفت هم، همان‌طور که اشاره کردم، بسیاری از دست‌اندرکاران وقت در وزارت خارجه آمریکا طرفدار حمایت از نهضت‌های ملی بودند تا از این طریق از نفوذ خرنده و فزاینده کمونیسم جلوگیری کنند.

رسولی: همه می‌دانیم که موضع آمریکا پس از نخست وزیری دکتر مصدق و در همان ماه‌های اول از حالت طرفداری از نهضت به سوی بیطرفی یا میانجیگری و بعد هم رودررویی با دولت ملی ایران تنزل و تغییر یافت. چرا؟

دکتر باوند: همان‌طور که می‌دانید، به محض این که قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت به تصویب رسید وزارت خارجه آمریکا اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه شرکت‌های آمریکایی اعلام کرده‌اند به هیچ وجه مایل نیستند به علت اقدامات یک جانبه ایران خریدار نفت ایران بشوند. در این مرحله دولت آمریکا علی‌الاصول با اصل ملی شدن نفت نظر موافق داشت اما تحت فشار انگلیسی‌ها کم‌کم این تصور به آنان القا شد که وجود و ادامه نهضت ملی در ایران زمینه‌ساز نفوذ کمونیست‌ها خواهد شد و حادثه چکسلواکی در ۱۹۴۸ را مثال می‌آوردند. در همین مرحله بود که هاریمن به عنوان نماینده آمریکا با رفت و آمدهای خود نقش میانجیگری را ایفا کرد. متعاقب آن هیئتی به ریاست استوکس از انگلستان به ایران آمد. نکته مهم پیشنهادهای او این بود که ضمن قبول اصل ملی شدن صنعت نفت، پیشنهاد تأسیس یک شرکت خرید را داد. او پیشنهاد داد ایران متعهد شود برای مدت ۲۵ سال نفت خود را از طریق این شرکت خرید بفرشد، البته با تخفیف بسیار فاحش. او مطرح کرد که یک شرکت عامل برای کشف و استخراج و تصفیه و نقل و انتقال لازم است چون انگلیسی‌ها از وسایل انتقالی گسترده‌ای برخوردار بودند. مذاکرات و میانجیگری‌های در این مورد البته مورد قبول دکتر مصدق واقع نشد. دکتر مصدق در این مرحله سعی داشت از آمریکایی‌ها به عنوان میانجی در مذاکرات بهره‌گیرد و در اجلاس مجمع عمومی، که هنوز به نیویورک منتقل نشده بود، خیلی در این زمینه تلاش کرد به طوری که ایدن در کتابش یادآور می‌شود که ما به این نتیجه رسیدیم که دکتر مصدق سعی دارد با کارت آمریکایی‌ها با ما بازی کند لذا بر آن شدیم که به این Play off (مسابقه نهایی) پایان دهیم؛ فکر کردیم بهترین راه این است که به آمریکایی‌ها پیشنهاد مشارکت بدهیم. به این ترتیب بعد از بحث‌هایی که بین آنها صورت گرفت به تفاهم و توافق رسیدند. در این زمان حزب محافظه کار در انگلستان روی کار آمده بود. در پی این پیشنهاد انگلیس به آمریکایی‌ها بود که دیگر مصدق نتوانست در مسافرت خود به نیویورک و

شرکت در شورای امنیت از مذاکرات خود نتیجه بگیرد؛ در نتیجه، مذاکرات متوقف شد. متعاقب این، قرار شد با کمپانی هلندی پیمانکاری خدمات (Service Contract) مذاکراتی در مورد اداره کردن صنعت نفت ایران انجام شود که باز چون آمریکاییها غیرمستقیم در کار آن کمپانی دخالت داشتند این مذاکرات هم متوقف شد. مقامات وزارت خارجه آمریکا مانند جرج مک‌گی، که طرفدار و حامی سیاستهای دکتر مصدق بودند از صحنه کنار رفتند و مک‌گی سفیر آمریکا در ترکیه شد. طرح مشترک آمریکا و انگلیس هم که در لندن تدوین شد و بعد طرح پیشنهادی بانک بین‌المللی عمران و توسعه کاری از پیش نبرد. در طرح پیشنهادی بانک جهانی، قرار بود این بانک به عنوان پیمانکاری خدمات موقتی که مدت آن دو سال بود اداره کننده نفت ایران باشد؛ به این ترتیب که یک هیئت مدیره مختلط تشکیل شود؛ اما دارای اختیارات کامل باشد و به هر نحوی که مایل است بتواند افراد را استخدام یا از خدمت معاف کند. این شرکت تا زمانی که در آمد نفت به دست نیامده سودی طلب نمی‌کرد و موظف بود هزینه‌های راه‌اندازی، تصفیه‌خانه‌ها و صدور را بپردازد. اما چند نکته مهم در این طرح وجود داشت:

یکی آنکه قرارداد فروش با شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد شود؛ دوم اینکه تخفیف قابل توجهی قائل شود؛ سوم اینکه کارکنان و کارشناسان انگلیسی به محل کار خود برگردند. قیمت هر بشکه نفت تقریباً یک دلار و هفتاد و پنج سنت بود که می‌بایست ۵۸ درصد به عنوان تخفیف برای شرکت در نظر گرفته شود. ۳۰ سنت بابت هزینه‌ها، ۵۰ سنت به عنوان سهم ایران، و ۲۷ سنت هم به عنوان درآمدی که بعداً احتساب شود در یک، به اصطلاح، صندوق نگهداری شود. اختلاف بر سر این بود که دولت ایران معتقد بود بانک باید بعد از خلع ید در حکم نماینده دولت ایران باشد در صورتیکه طرف مقابل در مذاکره معتقد بود مسائل مربوط به خلع ید در اینجا به هیچ وجه نباید مطرح شود و اصلاً وارد ماهیت ملی شدن نمی‌شوند. آنها حاضر نبودند به عنوان نماینده دولت ایران بعد از خلع ید تلقی شوند. ایراد دیگر ایران این بود که باید کارمندان و کارکنان کشورهای بیطرف به جای کارکنان انگلیسی در شرکت ملی نفت ایران به کار گماشته شوند. نکته دیگر آن بود که سهم ۵۰ سنتی ایران برای مقامات ایران قابل قبول نبود. در این طرح، بانک جهانی ظاهراً اداره‌کننده بود؛ ولی، در هر حال، مدیرعامل شرکت نفت انگلیسی بود. چون انگلیسیها از همان ابتدای مذاکرات می‌گفتند که کارکنان انگلیسی به هیچ وجه حاضر نیستند زیر نظر یک مدیرعامل غیرانگلیسی کار کنند. از نظر انگلیسیها ایرانیها در امور مربوط به انرژی در نظام بین‌المللی و همچنین نحوه معاملات بین شرکتهای نفتی و ملاحظات

فی مابین نظر کارشناسانه و تخصصی ندارند.

**رسولی: افرادی مانند مرحوم مهندس حسینی تا چه اندازه در امور مربوط به نفت نظراتشان کارشناسانه بود؟**

**دکتر باوند:** به نظر من مهندس حسینی با آنکه شخصی وطن پرست، صادق و پاکدامن بود، مانند دیگر کارشناسان ایرانی، در مورد نظام انرژی بین‌المللی آگاهی و جهان بینی چندانی نداشت. طبق نظر ایشان، چون دولتهای غربی و انگلیسی‌ها نیاز مبرم به نفت ایران داشتند، ایستادگی و حتی طول کشیدن زمان سبب می‌شد که طرف مقابل ناچار پذیرای درخواستهای ما باشد در حالی که واقعیت غیر از این بود و آنها توانستند با افزایش تولید نفت عراق و کویت و جاهای دیگر، کمبود منابع انرژی خود را تأمین کنند و خلأ ایجاد شده را از طریق این کشورها و ونزوئلا و حتی صدور بیشتر نفت آمریکا پر کنند.

**رسولی: بعضی اعتقاد دارند که پیشنهاد بانک جهانی در آن موقعیت بهترین پیشنهادی بود که به ایران شد و صلاح دولت آقای دکتر مصدق این بود که به نحوی آن را می‌پذیرفت. شما در این مورد چه نظری دارید؟**

**دکتر باوند:** اگر شما مفاد پیشنهادهای بانک جهانی را موشکافی کنید متوجه خواهید شد که این طرح تفاوت اساسی‌ای با پیشنهاد استوکس نداشت. استوکس برای مدت ۲۵ سال یک شرکت خرید را پیشنهاد کرده بود با تخفیف بسیار فاحش و در پیشنهاد بانک جهانی تخفیفی که در نظر گرفته شده بود برابر بود با درآمد نفت ایران منهای هزینه‌های صرف شده و منهای تخفیف ۵۸ درصدی در هر شبکه. بنابراین، هیچ‌یک از پنج پیشنهاد مطرح شده به دولت دکتر مصدق در برگیرنده مفاد قانون ملی شدن صنعت نفت نبود و، همان طور که عرض کردم، چون در آن زمان وسیله به هدف تبدیل شده بود و قانون ۹ ماده‌ای قداست خاصی پیدا کرده بود در چنان اوضاع و احوالی، با توجه به نزاع گروههای سیاسی در داخل، مخالفان در برابر هر نوع سازش و توافق، دکتر مصدق را در مظان اتهام و انتقاد قرار می‌دادند. بنابراین، باید به این نکته مهم توجه کرد که وقایع اجتماعی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. از سوی دیگر، انگلیسیها حاضر نبودند با دکتر مصدق کنار بیایند؛ حتی حاضر نشدند بپذیرند کارکنان شرکت نفت از کشورهای بیطرف باشند و مدیرعامل هم انگلیسی نباشد. نکته دیگر مشکل دربار بود؛ می‌دانید که نظامهای دیکتاتوری به هیچ وجه حاضر نیستند شخصیتی قهرمان شود و محبوبیت عمومی پیدا کند چرا که این موضوع را در تعارض روانی با جایگاه خود می‌دانند و به همین دلیل همیشه گروهها و افرادی را که

محبوبیت یا مقبولیت مردمی پیدا کنند می‌کنند. اگر حوادث سبب شود شخصیتی پدیدار شود نمی‌توانند تحمل کنند. در مورد ایران هم باید گفت شخص شاه یک نوع هراس از انگلستان داشت.

**رسولی: در مورد حزب توده و کارشکنیهای این حزب و سیاست شوروی سابق در قبال دکتر مصدق هم شایسته است اشاره‌ای بشود.**

**دکتر باوند:** حزب توده از ابتدا بر آن بود که در کار نفت کارشکنی کند و مقصود انجام نشود. این موضع ناشی از سیاست شوروی بود که در مظان داشتن استراتژی مهار و انسداد قرار گرفته بود. شوروی و حزب توده تبلیغ می‌کردند که آمریکاییها قصد دارند، تحت عنوان ملی شدن نفت، وارد ایران و جانشین انگلیسیها شوند تا به این ترتیب جریان و دسته بندیهای نظامی را در منطقه به نفع خود تغییر دهند. به همین دلیل ترجیح دادند سیاست Status quo یا حفظ وضع موجود را ادامه دهند. توده‌ایها در آن تاریخ اعتقاد داشتند انگلستان یک امپریالیسم فرتوت و ضعیف شده ولی آمریکا یک امپریالیسم حادّ و چالشگر است؛ بنابراین، به تاسی از شوروی، ترجیح دادند در آن موقعیت حتی از انگلستان حمایت شود. نکته دوم اینکه حزب توده هر جنبشی را که خارج از قلمرو سوسیالیسم بود به هیچ وجه تحمل نمی‌کرد ولو آنکه آن جنبش مقبولیت مردمی پیدا می‌کرد. از نظر این حزب، نهضتها و خیزشهای اصیل موجود در جهان مقتضای منطقی نظام سوسیالیستی است؛ بنابراین، برای حزب توده و شوروی، مادام که هر گروه و نهضتی زیر سایه جهان سوسیالیسم نباشد، قابل اعتبار نبوده و در تعامل با جهان غرب و نظام سرمایه‌داری مستحیل و نابود خواهد شد؛ به همین دلیل به استالین، گاندی، نهرو و مصدق نگاه مثبت نداشت. مزید بر این، حزب توده هم، به سبب اوضاع درونی خودش، وقتی رقیبی می‌دید که نهضت و خیزشی را در پیش گرفته در صدد تعارض با آن برمی‌آمد؛ چون از یک طرف خودش را پیشکسوت می‌دانست و از طرف دیگر منافع شوروی را هم در نظر می‌گرفت. علاوه بر این، چون دکتر مصدق را متعلق به پایگاه اشرافیت معرفی می‌کرد بر آن بود که دوله‌ها و سلطنه‌ها صلاحیت پیشگامی در یک حرکت ضد استعماری را ندارند. با توجه به موارد فوق، حزب توده به اشکال مختلف شروع به کارشکنی کرد.

**رسولی: جناب آقای دکتر رضا، چرا دولت شوروی، در تحریم خرید نفت از ایران، با انگلستان همسو بود؟ لطفاً در مورد سیاست شوروی و حزب توده، با توجه به مشاهدات خود، بیشتر صحبت کنید.**

**دکتر رضا:** دولت شوروی پس از شکستی که در قضیه آذربایجان از قوام‌السلطنه خورده

بود، نهایت دشمنی را با دولت دکتر مصدق نشان می‌داد. آن زمان حزب توده برای اعضای کادر خود دستورالعمل صادر می‌کرد. در یکی از دستورالعملها به صراحت نوشته بودند که لبه تیز حمله را باید متوجه مصدق کرد؛ باید سر بزنگاه او را به زیر کشید. برای من این سؤال پیش می‌آمد که علت چیست و چرا حزب توده چنین می‌کند؟! عده‌ای مثل کیانوری بودند که دقیقاً می‌دانستند چه کار می‌کنند، عده‌ای دیگر هم شاید چون اطلاعی نداشتند مخالفت می‌کردند؛ ولی بعدها، که بیشتر با سیاست شوروی آشنا شدم، مسئله برایم روشن شد. اگر دقت کرده باشید در کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، استالین خط مشی کلی جهانی خود را اعلام کرد. او به صراحت گفت: زمانی بود که بورژوازی پرچم مبارزه ملی را در دست داشت. اکنون این پرچم به زمین افتاده و تنها طبقه کارگر می‌تواند این پرچم را از زمین بردارد. استالین با ادای این کلمات تکلیف طبقه کارگر را در جهان و بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و وابسته را روشن کرد. بعد از این ماجرا، که به یک سال قبل از سقوط مصدق و در واقع به قبل از مرگ استالین مربوط می‌شود، احزاب کمونیست در کشورهای هندوستان، اندونزی، ایران و سایر کشورهای جهان در مسیری قرار گرفتند که استالین می‌خواست. در نتیجه، احزاب کمونیست در این کشورها در مخالفت با نهر، سوکارنو و دکتر مصدق اقدامات خود را شروع کردند. پیرو همین سیاست بود که شوروی اصالتی برای مبارزه دکتر مصدق قائل نبود. وقتی که انگلستان و کمپانیهای نفتی خرید نفت از ایران را تحریم و بلوکه کردند شوروی هم دیگر حاضر نشد از ایران نفت بخرد. دکتر مصدق تا جایی که اطلاع دارم گفته بود مجارستان و چکسلواکی و سایر کشورهای اروپایی شرقی پیش از این مشتری نفت ما بودند چرا شما مانع شدید؟ مقامات شوروی به او جواب داده بودند که از این پس آنها از ما نفت می‌خرند و ما دیگر احتیاجی به نفت شما نداریم. پس از این ماجرا دکتر مصدق از شوروی خواست که یازده تن طلایی که در دوران جنگ جهانی دوم طلب داشتیم پس بدهند. جوابی که به او می‌دهند این است: این طلا متعلق به ملت ایران است و به دولتی داده خواهد شد که نماینده واقعی مردم ایران باشد. این مطلب را که عرض کردم خودم در شوروی که بودم خواندم.

نمونه دیگری که خدمت شما عرض می‌کنم این است که به یاد دارم فرقه دموکرات آذربایجان در زمان حکومت مصدق در شوروی فعالیت می‌کرد؛ رادیویی هم داشت و برنامه‌هایی در مخالفت با سیاست مصدق و دولت ایران پخش می‌کرد. مقاله‌هایی که برای قرائت از رادیو می‌رسید من مطالعه می‌کردم. البته هنوز از نوع فعالیت‌های حزب توده در ایران به درستی اطلاع نداشتم و رابطه ما با ایران خیلی